

آثار برآمده از هنر نفسانی روح را از عروج باز می‌دارد/ رسالت واقعی هنر چیست

حسن بلخاری قه‌بی با بیان اینکه نسبت میان عشق و پاکی و زیبایی و هنر در نزد حکما و فلاسفه امری بی‌نیاز از اثبات و استدلال است، گفت: آثار هنری، بالذات صفت تابندگی و جلوه‌گری دارند.



حسن بلخاری قه‌بی با بیان اینکه نسبت میان عشق و پاکی و زیبایی و هنر در نزد حکما و فلاسفه امری بی‌نیاز از اثبات و استدلال است، گفت: آثار هنری، بالذات صفت تابندگی و جلوه‌گری دارند. دکتر بلخاری دانشیار گروه مطالعات عالی هنر دانشگاه تهران درباره تفاوت میان هنر روحانی و هنر نفسانی به خبرنگار مهر گفت: عظمت عشق پاک در آفرینش آثار هنری به شکل زیبایی خاص و منحصر به فرد اثر، خود را نشان می‌دهد، کمالینکه بسیار شنیده ایم آنچه از دل برآید بر دل نیز نشیند، عکس آن ظهور آثاری است برآمده از نفسانیت انسان. نفسانیتی که با روح فاصله گرفته و ماده را غایت القصوی حیات خود انگاشته. جسمانیت در این ظهور نفسانی به جای تجرد نشسته و عریانی جای رازهای مستور و مکنون را گرفته است. آثاری که در این عرصه آفریده می‌شود نفس را لذت می‌دهد و البته روح را از عروج باز می‌دارد. این آثار روح را در بند می‌کنند و نگاه انسان را از نظر به بلندای آسمانها باز می‌دارند و هنر اگر به انسان پرواز را نیاموزد و عروج را در جان او آواز نکند رسالت خود را انجام نداده است.

وی افزود: عشق اصلی‌ترین و بنیادی‌ترین انگیزه آفرینش‌های عظیم هنری است. در پس هر اثر هنری بزرگی ردپایی از عاشقی هنرمندش موجود است. آثار هنری، بالذات صفت تابندگی و جلوه‌گری دارند. هیچ‌گاه خود را روایت نمی‌کنند بلکه راوی صادق آن لحظه‌های ناب هستند که هنرمند در شهود خویش، شاهد و ناظر آنها بوده است. عشق جان را صیقل می‌زند و جان صیقل زده قدرت شهود دارد. هنر در ناب‌ترین تعریف خود محصول این شهود است. داستان جدال چینیان و رومیان نقاش به روایت امام محمد غزالی و مولانا را بنگرید. به تعبیر مولانا رومیانی که دیوار و در اصل جان را صیقل می‌زنند در اصل صوفیان عاشق و پاکبازی هستند که شاهد صور مثالی اند.

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران یادآور شد: این معنا امری نیست که صرفاً در اندیشه و فرهنگ شرقیان محور و مطرح باشد بلکه در غرب نیز به ویژه پیش از رنسانس از جمله اصول رایج و شایع است. به عنوان مثال فلوطین که از جمله حکمای بزرگ نوافلاطونی است در رساله پنجم از انثاد سوم، عشق را نیروی فعالیت روح در پی جویی و جست و جوی نیکی می‌داند. او معتقد است منشاء عشق اشتیاقی است برای رسیدن به اصل زیبایی و یادآوری حقیقت آن. فلوطین عشق را صاحب منزل دلی می‌داند که می‌خواهد با حقیقت زیبایی هم‌اغوش شود و این تمنا محصول طرز فکری پاک است که با زیبایی مطلق سرو کار دارد. نسبت وسیع و وثیقی که فلوطین میان عشق و زیبایی ایجاد می‌کند با توجه به این که زیبایی رکن ذاتی آثار هنری است خود پیوند عمیق و اصیل عشق و هنر را نشان می‌دهد.

رئیس کرسی هنر در هیئت حمایت از کرسی‌های نظریه‌پردازی با اشاره به اینکه میکال آنژ در یکی از سرورده‌های خود نسبت میان عشق و هنر را به زیبایی بیان داشته است، گفت: میکال آنژ در بخشی از شعر خود در این خصوص گفته است: هر زیبایی که در این دنیای پایین به چشم اشخاص صاحب ادراک دیده می‌شود بیش از هر چیز دیگری به آن نیروی آسمانی شباهت دارد که ما جملگی از آن می‌آییم/ چشمانم به دنبال چیزهای زیبا می‌گردند/ و همگام با روح سرگردانم در پی نجات/ نیروی دیگری جز نظاره چیزهای زیبا/ برای عروج به آسمان ندارد.

بلخاری تصریح کرد: فلوطین روح پاک و فکر پاک را دخیل در عاشقی حقیقی می‌داند و این بدان معناست که نسبت میان عشق و پاکی و زیبایی و هنر در نزد حکما و فلاسفه امری بی‌نیاز از اثبات و استدلال است و از همین رو ست که بزرگ هنرمندی چون لئوناردو داوینچی نقاشی خوب را نقاشی ای می‌داند که از نیت روح برخاسته باشد و هرچه روح پاک تر، زلالیت معنوی در اثر ناشی از این روح جاری تر.

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران با بیان اینکه تفاوت میان هنر روحانی و هنر نفسانی به شیواترین شکل در بیان اخوان الصفا آمده است، گفت: جملات بسیار زیبای اخوان الصفا در باب تاثیر عشق در موسیقی و نتیجه حاصله از آن این طور آورده است: #171؛ پس بدان که غایت حضور عشق در جانها و نیز محبت به اشیاء نیکو و تلذذ از آنها و همچنین زیبایی پیکرها و اشتیاق به معشوق‌های مسحور و مفتون کننده، همه از این رو است که انسان را از خواب غفلت و رخوت جهالت رهانده و تمرینی باشد برای عروج و رفعت نفس از امور جسمانی محسوس به امور نفسانی معقول. و نیز از مرتبه ظلمانی به زیباییهای روحانی، و راهنمایی درجهت شناخت ذات آن عالم و شرافت جوهر و زیبایی‌هایی که دارد و نیز خیری که در بازگشت به آن موجود است. و همه این محاسن، زیباییها و تمامی امور جذابی که انسان بر سطوح اجسام و ظواهر اجرام می‌بیند همه همان رنگها، نقوش و اشکالی هستند که نفس کلیه بر هیولای

أولى نقش بسته و به واسطه آنها این صور و ظواهر را زینت نموده است. تا این که نفوس جزئییه با تفکر، تامل و سنجش احوال [این جهان و آن جهان] بدان رنگها و زینتها بنگرند و بدین وسیله شوق رسیدن و قصد و طلب وصل در جانشان برانگیخته شود و تا انسان بتواند با تصور این اشکال و نقوش در ذات حقیقیشان و انطباع آنها در جوهر ذاتی شان، این حجب جسمانی را از مشاهده حواس غایب گردانده و رسم و صورت معشوق محبوبی را که در دیدگان نفوس جزئی است باقی دارد. صورتی روحانی و مصفا که اینک متحد و همراه جاوید معشوق خویش است و او را نه از فراقش حُزنی است و نه از وفاتش (دست رفتن) بیمی. »